

پا فکهای زبان گفتار

ول کنید اسب مرا / راه توشهی سفرم را
و نمذیزینم را...

مجموعه کامل اشعار نیما، ص ۵۰۸
من به تدبیر نمی‌ست / یک تب سرکش،
تنهای کرم ساخته و دام این را که چرا...
همان جا، ص ۵۰۳

و نیز:
یاد بعضی نفرات / روشنم می‌دارد /
اعتصام یوسف / حسن رسیده... / نام بعضی
نفرات / رزق روحمن شده است...
همان جا، ص ۴۳۶

۰

مهم ترین نمود ساخت محاوره در شعر «نیما» ساخت گفتگو (دیالوگ) استه، که در قطمه مرغ آمین به درخشان ترین صورتی شکل یافته است. در شعر کلاسیک فارسی، ساختار دیالوگ به گونه پرسش و پاسخ (گفتگو) بود که یکی از زیباترین نمونه‌های آن را در غزلی از حافظه می‌بینیم:

گفتتم غم تو دارم، گفتتا غم سرآید /
گفتتم که ماه من شو، گفتتا اکبر برآید...
هرغز آمین* به دلیل روایت گونگو
خاصش که دارد، اندکی به ساختار داستانی نیز نزدیک شده است، در مرغ آمین، ماجرا از زاویه دید دانای کل روایت می‌شود. در شعر حافظه یک طرف دیالوگ، خود شاعر است، و در هرگز آمین* نیمه فقط روایت می‌کند هرچند آنچه روایت می‌شود، از تراویش ذهنی و حسی است:

حلق من گویند: آما آن جهان‌خواره /
(آدم را دشمن دیرین) جهان را خورد پکسر
مرغ من گوید: در دل او آزوی لومحالش
باد.

حلق من گویند: اما کینهای جنگ ایشان
در پی مقصد / همچنان هر لحظه می‌کوبد
به طیش

مرغ من گوید: / زوالش بادا
السانه نیز نمونه زیبایی از یک ساخت
گفتگو است که در آن ماجرا از زاویه دید دانای کل روایت می‌شود:
عاشق: آن زمانه، که از آن به ره ماند /
همچنان کرسواری غباری...

مشکل آفرین باشد. حتی نیما یوشیج به رابطه موضوع و زبان توجه داشته و معتقد است:

نشعر به حسب موضوع، پست یا پلند، سبک کلام‌انش عوض می‌شود. اگر در موضوعهای بسیار جدی و خواصیستند، عالمانه بنویسید، بسیار لوس است. با کلمات عوام، شما خودتان را در این موقع، جزء عوام قرار داده‌اید... از این گفتگو نیما می‌توان استنباط کرد که موضوع

و الایش شعری، نوع کلمات را برای زبان شاعر اختیار و تکلیف می‌کند. این همان نکته‌ای است که فروغ فرخزاد شاعری که در میان همسناسان خود بیشترین گرایش را

به زبان مردم دارد در مصلحه‌ای بر آن تأکید کرده است: «به من چه که دایله‌حال هیچ شاعر فارسی زبانی؛ مثلاً کلمه «لفظبار» را در شعرش نیاورده استه، من از صبح تا شب به هر جا

نگاه می‌کنم، من وقته چیزی دارد منفجر من شود. من وقتی می‌خواهم شعر بگویم، دیگر به خودم که نمی‌توانم خیانت کنم،

این گفتگو شاعری که تنها دستاوردن در حوزه زبان، تلاش‌های موفق او در به کار گرفتن زبان گفتار و نزدیک شدن به بیان محاوره استه، می‌تواند اهمیت بسیار داشته باشد و به عنوان یک تجربه عملی مورد توجه قرار گیرد.

وقتی قرار باشد، شعر به میان جامعه بازگشته، در کتاب و نوشادوش مردم کام بردارد در خانه آنها زنگی کرده، در مزرعه با آنها عرق بربریزد، طبیعی استه که با زبان آنها و با آنها سخن بگوید. در شعر امروز شاید نیما

نخستین کس باشد که شهامت حرف زدن با مردم را پس از یک دوره طولانی جانمی‌شیر پارسی از مردم (جز صفحانی چند از دفتر

پیروانش توصیه می‌کند: «که بخواهد شعرخان را فلان هیزم شکن یا بزرگ بخواند، باید هیزم شکن و بزرگ باشد». این است که او

بیشتر و پیشتر از دیگران، علاوه بر وارد کودن واژه‌ها و اصطلاحات بومی به حوزه احساس و زبان خود، شاخصاری سترگ از نهال زبان خوش را به بالغ گفتگو، بیوند زده است. کاری که تا آن زمان، دست کم با گیفته‌ی که لو انجام داده، بی‌سابقه بوده است:

گraham هوف در کتاب گفتاری درباره نقد گفتگه است: «در هر دوره منبع اصلی حیات

در زبان شاعرانه کلام واقعی آن دوره است. هوفه پیش از آن که به این نتیجه برسد، «کلام واقعی» را تحلیل کرده است. در نگاه او منابع کلی بیان «مجموعه‌ای است از

ضرب المثل، اصطلاح عالمانه و زبان روزمره، فصاحت و اقتباسهای آگاهانه و ابداعات افزاد متغیر و اندیشمند. زبان ادبی، انحصاری کردن این گفتگه است که معمولاً اصطلاحات عالمانه و فنی از آن حذف می‌شوند.» تعبیر دیگر از

این گفتگو هوف این است که زبان شعر بدغشم نزدیکهایی که ممکن است به زبان گفتار داشته باشد، فرازبان است. زیرا تعهد الزام اور شاعر در جهت برگسته‌سازی زبانی و انتخاب بیانی ضمنی و غیرصریح، او را به خلق افری

کلام فرادر از زبان جاری جامعه، هدایت من کند، قسمت غالب زبان شاعری که تعامل وسایس امیزی در استعمال واژه‌های عالمانه، مانند چرکمرده پسکوچه، طفلکی، تیباخورده، هی فلاانی، سیگار... دارد واژه‌ها و

اصطلاحاتی چون آپخوسته اهرمن، زاغه، ماذندر، مرده ریگ و برخی مختصات سیک کهن، تشكیل می‌دهد. شعر امروز که مدعی استه می‌خواهد زبان دغدغه‌ها و نمرة گرسنگی و تنهای انسان باشد به نوعی رابطه با مردم نیز نیازمند است. رشتنهایی که شاعر و مردم را به هم ارتباط می‌دهد، باید چنان محكم باشد که بتواند طریف ترین احساسات و

سخت ترین تجربه‌ها را منتقل کند. یکی از آن رشتنهای بیوند شاعر و مردم، زبانی است که مردم با آن سخن می‌گویند. شاعر چنین رسالتی، باید با زبان جاری جامعه به عنوان

یک واقعیت زنده ارزشی رویه رو شده به برخی از عناصر و اجزای آن پر روانه عبور به مرزهای احساس خویش بدهد. تا بتواند هم شعرش را از طبقجهای انحصار روش‌نگری فرود آرد و هم زبانش را در ورطه افت زورنالیسم مفرط و بازاری، سقوط ندهد. البته اصل «موضوع» نیز در سرنوشت زبان شاعر نقشی اساسی دارد. گاه موضوعات، چنان اهمیت دارند، که رویکرد به زبان گفتار ممکن است.

● شعر امروز که مدعی است،
من خواهد زبان دغدغه‌ها و نعره
گرسنگی و تنهایی انسان باشد،
به نوعی رابطه با مردم نیز
نیازمند است. رشته‌هایی که
شاعر و مردم را به هم ارتباط
من دهد، باید چندان محکم
باشد که بتواند ظرفی ترین
احساسات و سخت ترین
تجربه‌ها را منتقل کند.

واژه‌هایی بیان گفتارند. این عناصر که اخوان
ثالث آنها را با مهارت خیره‌کننده‌ای در این دو
سطر جمع کرده، سبب شده تا آهنگ طیبعی
کلام محاوره نیز ظاهر شود.
بد آمدن: بد من می‌آید از این زندگی
دیگر...

در حیاط کوچک...، ص ۵۹
بد آمدن [کسی را] حرفی یا حرکتی و
رفتاری به او برخوردن.
مانده تا...؛ مانده تا برف زمین آب شود
/ مانده تا بسته شود این همه نیلوفر وارونه
چتر / ناتمام است درخت...
هشت کتاب، ص ۳۷۷
مانده تا یک جمله تخفیفی و از ساختهای
نحوی محاوره است. در زبان فارسی معمار،
کاربرد ندارد. «مانده تا» یعنی امری هنوز وقوع
نیافرته و تا مدتی طول می‌کشد. این ساخته
در زبان ساده و نزدیک به گفتار سپهri بخوبی
جا افتاده است.

کم اوردن: و می‌تواند حتی هزار را / بی
آن که کم پیارود از روی بیست میلیون بودارد.
ایمان پیارویم...، ص ۸۲

اسم و صفت قید و...
ول: همه شان گفتند: / دیگر امشب
ولشان...

بر یام گردیداد ص ۳۷۸
ول در عبارت نقل شده یادآور سطر:
«ول کنید اسب مرها» از نیمیست. با این تفاوت
که زبان خوبی، زبانی که با ضریانگها و فراز
و فروعهای خاص خراسانی قبیم (سبک
قصیده‌سرایان) اگاز می‌شود و ادامه من باید
همانگنی و تناسب لازم را برابر پیوند با
محاوره ندارد. یک واژه یا یک تعییر محاوره‌ای
کافی است تا آن را از مسیر خراسانی خود
منحرف کرده بیان ضریه بزند. دیواره بخوانیم:
همه سگهای دگر این همه را / نه همان
 بشنفتند / بلکه یک رأی پذیرفتند / همه شان
 گفتند: / دیگر امشب ولشان...
کفتر: کفتر چاهی شدم از برج ویران بر
کشیدم...
هوای تازه، ص ۱۸۳

این که باش از باشم نه کونه تر بدلیده / زین
سبب از هر که ببریده به سوی من دوینه...
مجموعه کامل اشعار نیمه، ص ۲۳۷

شکل درست سطر دوم پاره نقل شده
هیام از بام کوتاهتر ندیده است. چنان که
دیدیم چنین از هم پاشینه و در هم ریخته است.
واز این در هم ریختگی‌ها در زمان «نیما» کم
و بیش وجود دارد که گاه ناشی از چالش
ناموفق وی یا وزن است.. البته این واقعیت
رانیابد از نظر دور داشته که مشکلات زبانی
نیما غالباً به آن دسته از شعرهایش مربوط
می‌شود که در دوران سراسر تلاش و تجربه
سروده شده سالهایی که وی در بی کشف
اتفاقهای تازه شکل و زبان، ریاضت می‌کشید.
دقیقاً در روزگاری که به دلیل جسارت‌هایش از
هر سو مورد تهاجم نفرت بود. تهاجم که
حتی او را از حناقل آرامش که لازمه روحی
هر کسی استه که در بی تجربه استه محروم
می‌کرد. اگرنه در شعرهای پخته و منجم
او که ماروزه آنها را در شمار نخستین قطعات
کامل شعر نوی نیمایی می‌شناسیم چنان از
کمال و خلت درونی و معلمای زبان برخور طرند
که جایی بزای حضور تقیصه‌های زبانی چون
ضمف تأثیله از هم پاشیدگی بافت و احیاناً
تعقید، باقی نمی‌گذارند.

اینک می‌کوشیم، تا گوشاهی از توانیهای
شاعران امروز را در نزدیک کردن زبانشان به
گفتار، به تماشا بنشینیم؛
۱- واژه‌های محاوره‌ای
 فعل:

لم دان: پیر است و ناتوان / لم داده بر
زمینه‌ای از خاموشی...
زان زهروان دریا، ص ۶۵
لم دان، فعلی محاوره‌ای است به معنای
نکره کردن بر بالش برای استراتحت.
چاییدن (به معنای سرما خودن و زکام
کردن): هوله حاضر کن نچاید های / ادمک
کلی عرق کرده است...
در حیاط کوچک...، ص ۸۱

علاوه بر فعل «نچاید» واژه‌های «موله»
قید «اکلی» صوت «های» و «بالآخر» «آنمک»
تأثیل می‌شود:

افسانه: تند خیزی که ره شد پس از او
/ جای خالی نمای سواری / طعمه این بیان
موحش...
ساخت دیالوگ، پس از نیما در شعر

معاصر، کم و بیش در برخی از قطعات روانی
به عنوان یک شگرد زبانی دنبال می‌شود.
مثل این نمونه از شامله:
جهان را که آفرید؟ / جهان را؟
من / آفریدم / به جان که چون منش
انگشتان معجزه گر / باشد / که راتون آفرینش
این هست؟... / جهان را / چگونه آفریدی؟
چگونه؟ / به لطف کودکانه اعجبار...

منابع بی‌صله، ص ۳۷۸
در میان اثار نیما نمونه‌هایی از ساختار
گفتار و صورت محاوره‌ای لفظ را می‌توان
یافته که نه تنها با توفیق همراه نیستند در
شکلی ضمیف نیز ظاهر شده‌اند. مانند نمونه
ذیل که «نیما» برای نجات وزن به جای
ضمیر می‌بهم «هیچکس» شکل محاوره‌ای
آن، «هیچکه» را قرار داده است. و زبان خود
راتا حد انشای یک مبتداً افت و سقوط داده
است:

من باید / می‌باید / تا هیچکه بر زه معین
ناید / از زیر سرشک سرد چرکش / بر هگذران
/ مانده نگران...
مجموعه کامل اشعار نیما، ص ۲۹۱

هیچکه که شکسته و محاوره‌ای
«هیچکس» است، با بیان محکم بقیه عبارت
و جمله‌های پیشین و پسین، هماهنگی و
تناسب ندارد. واژه‌هایی با چنین صورهای
محاوره‌ای، نهاده در یک پیکره هماهنگ
محاوره‌ای؛ مثل، قطعات هیریاه «دخته‌ای نه
دریاه» از شامله و «علی کوچیکه» از فروغ و...
قابل نفوذ بوده و جا می‌افتد. در شعر «نیما»
از این گونه تقیصه‌های نمونه‌های دیگری را نیز
می‌توان نشان داد. در قطعه‌ای وی مثل و
عبارت کتابی رایج میان مردم را وارد شعر و
قلمرو احساسش می‌کند. به دلیل ضرورت
وزنی، زبانش دچار شلختگی و نوعی ضعف
تأثیل می‌شود:

...می‌رسد زی من به مهمانی / مثل

روزگی چند در آن حدایق بیودم...
 مقامات حمیدی، ص ۱۵
 قاتی / از مصدر «قاتی شدن» و «قاتی کردن» (متخلوط شدن و متخلوط کردن):
 من قاتی آزادی شنها بودم / من / دلتنگ / بودم / حیرت من با درخت قاتی بود.
 هشت کتابه ص ۳۱۸، ۳۱۵
 خونمن را قاتی من کنم / فردادر سنگ...
 مرثیه‌های خاک ص ۲۲
 تعابیل به کاربرد واژه‌های محاوره‌ای در شعر امروزه: در حد فعل و اسم ... محلود نمی‌مالد به «حروف» نیز سوابیت من کند: لا (تا وسط، میان): رستگاری نزدیکه لای گلهای حیاط...
 هشت کتاب، ص ۳۲۶
 ...و خلبان که در این نزدیکی استه لای این شبیوها، پای آن کاج بلند...
 همان جا، ص ۲۷۷
 در شعر امروز نیز بندرت از تلقظ عاصیانه واژه‌ها استفاده من شود:
 لکه لبزی بود با چادر سیان‌لحرم خورشید را پوشید.
 دوزخ اما سرد...، ص ۳۲
 بازی پیر گزل - گاو - پنیر / بازی کهنه شا - نزد - وزیر
 همان جا، ص ۵۵
 بیانات نترسم / من از شهرهای که خاک سیاشان چراگاه چرقلی است.
 هشت کتابه ص ۳۴۶
 آری آن شب بود / که سیاست‌رسنده بعد از سالها شوق و تلاش و عشق...
 زندگی من گوید...، ص ۶۰

۲. مثناها و تعبیرات کتابی زبان گفتار پیش از این گفته شد که در کتاب واژه‌های محکم و فحیم کهن پارس، برخی واژه‌های معمولی محاوره و گفتار نیز به زبان شعر امروز راه پافتند، برخی چون فروغ فرشزاد و سپهری اساساً دسته‌ای زبانی شان را شکل طبیعی گفتار قرار دادند، در بخشی از شعر امروز که شاعر قصد دارد، بی‌واسطه‌تر و مستقیم‌تر، جهت القا و انتقال سریعتر احساس، با مخاطب تماس برقرار کنند زبان و لحن پیاش را در قالب ساده‌ترین بلطفها و ساختارهای زبان گفتار و عاصیانه که گاه رگه‌هایی از طنز یا گاهی ضمنی را در خود دارند هرچه من کند و در این راستا غالباً تأکیدی من شود از رویه‌های تصویری و پاره‌ای عناصر چون استعاره، مجاز... و بخشی از توانیهای زبانی چشم بپوشد و این رویکرد نه تنها آسیب به زبان نمی‌رسد بلکه نوهی صمیمیت و بی‌پرواگی در زبان رویی من دهد که باعث دریافت راحتر و بی‌واسطه‌تر مخاطب می‌گردد.

۰ وقتی قرار باشد، شعر به میان جامعه باز گشته، در گنار و دوشادوش مردم گام برداشد، در خانه آنها زندگی گردد، در مزده با آنها عرق برینزد، طبیعی است، که با زبان آنها و با آنها سخن بگوید.

«کفتر» شکل محاوره‌ای کبوتر است و از زمرة واژه‌های «قفل» (قفل) و «دیفال» (دیوار)... سپهری نیز در قطمات «آب راکل نکنیم» و «جنیش واژه زیست» این واژه را به کار برده است:
 آب راکل نکنیم / در فرودست انگار، کفتری من خورد آب.
 هشت کتاب، ص ۳۴۵
 دلخوشیها کم نیست؛ متلاذ این خورشید کودک پس فردا / کفتر آن هفتنه...
 همان جا، ص ۳۸۷
 تپاخورده: من من، سنگ تپاخورده رنجور / من، دشمن پست افرینش، نفعه ناجو...
 زمستان، ص ۹۸
 تپاخورده مرگ از «تپیا» به معنای ضربه زدن با نوک پا تپاخورده، «طردشده» است.
 به درک؛ به درک راه نبردیم به اکسیژن آب / برق از پولک ما رفته که رفت.
 هشت کتابه ص ۳۵۶
 به درک در محاوره کلمه ناسزا و نفرین و فحش است که در هنگام عصبانیت بر زبان می‌اید.
 کلی (سیار و مقدار زیاد): هوله حاضر کن نجایدهای / آنک کلی عرق کرده است.
 در حیاط کوچک...، ص ۸۱
 هی: دوباره مجدد: هی ریخت خورد؛ / هی ریخت خوردم.
 از این اوستا، ص ۱۰۲
 در شعر اخوان ثالثه واژه‌های زیادی را می‌توان یافت که با «کاف» تجییب و تصفیر پیوند بافته‌اند. سطح بسامدی به کار گرفتن «کاف» تجییب و تصفیر در آثار وی تا آن حد است که می‌تواند جزء مختصات سیکی اش به شمار آید. محمد حقوقی، گرانش و توجه اعتیادآمیز اخوان را به «کاف» تجییب و تصفیر ناشی از صمیمیت او می‌داند. ۷ نمونه‌های از استخدام این نوع «کاف» را در آثار دیگران نیز می‌توان دید:

گنجشکان (ایدا در آینه، ص ۶۴)
 چالاک ترک (مرثیه‌های خاک، ص ۷۵)
 اندکی (شکفتن در مه، ص ۱۶) از شاملو.
 نهالک (در کوچه باغها...، ص ۱۱)، از م. سرمش. رویه‌کان (گزیده اشعار، ص ۵۸) از

موضع شاعر پیشین / از زندگی نبود /
حال آن که من / بشخصه / زمانی / همراه
شعر خویش / همنوش شن چون کرهای /
جنگ کردام / یک بار هم «جعیدی شاعر»
را / در چند سال پیش / بر دار. شعر خویشن
آونگ کردام.

هوای تازه ص ۸۹

هرچند بروسی شعر فولکلوریک چزو
پبحث مان نیسته اما یادآوری یک نکته اساسی
در مورد زبان عامیانه در شعر محظوهای
ضمرورت دارد. و آن این که هرگز از شکستن
شکل فارسی میمار چند واژه و تغییر دادنش
به صورت فارسی محاوله تهرانی و نهایتاً جمع
کردن آن در یک وزن عروضی کلاسیکه
شعر عامیانه فراهم نمی‌آید. شعر عامیانه
فولکلوریک پیش از آن که به غناصر واژگانی
متکی باشد به ساختار و مهمنظر لزیمه به
فرهنگ عامیانه اثکا دارد. در این دیدگاه برعی
اش شعرهای فرمغ فردی از «علم و فن» نمی‌داند.

از سرسری تزویج مرغ زدن میگردید. شعرها علاوه بر این که صورت صحابه‌ای و از ها به جای صورت معابر آنها نشسته‌اند (مثل «زمیعنی» به جای «زمیعنی») «دیفان» به جای «دیوار» و...)، زرف ساخت، فرهنگ و باور داشته‌ای عجمیانه آنها، خاصیانه است.

شعر اسلامی زبان نگرش عامیانه است و شاعر چنین شعری باید پیش از این که بخواهد به زبان پیشنهادی به درون باورده پنداشتهای عالمیانی بفرستد، و اینها را در هیأتی که به کار پرداخته شود با احساسش درآمیزد. برای این همه این قصاید همراه با «قصه دخترای ننه» هستند که علی گفت مادرش رویی، من توفیتند پسر عمده‌ای بنشست، زیرا از برق بپناشت اسلامی ای و از حافظه پادشاهی، عجمیان رشته گرفتند. ولی قصه دخترای ننه از کتاب قانونی

بر پیش از آن که خود را بتوانند برخواهند /
دکون استادمن ... راهنمایی هم می توانند باشند
پیش از آن که شاعر این را تایید نمایند می خواهند از به
وایزمهای آن بحث در اینجا نمایند طولانی
از سر داشته باشند ... می توانند این را بتوانند
تعریف از شعر می توانند کنند ... این خوب است اینهم
که تکمیل می کنند ... از قرآن می توانند که معا
یک شعر از اینها را بتوانند کارن ... می توانند برخواهند
قطعه عزیز شعری می توانند کارن ... می توانند
معیار از باورهای صدومی و میتوانند میتوانند
است ... و فرهنگ علمی از متن خوب درست
آن جای خود را بخواهند

من خواب دیده‌ام که کسی می‌اید. / من خواب یک ستاره قرمز دیده‌ام؛ و پلک چشمم
می‌می‌پرده / و کشنهایم هی جفت می‌شوند
ام که شوم / آنکه دروغ بگوییم ...

ایمان پیاویری، ص ۸۰
روشن است که در باور مردم اگر پاک
چشم بپرورد و یا گفتش کسی جفت شود، حتیماً
همانم، در راه است و بیزودی می‌آید.

... و اسمش آن چنان که مادر / در اول
نماز و آخر نماز صدایش من کند / یا
قاض قضات است / یا حاجتالجاجات است.
/ او می تواند / تمام حرفهای سمعت کتاب
کلاس سوم را / یا چشمیهای سمعت پیخواهد ...
همان جا، ص ۸۲

نکته دیگر در شعر قوایلکوبیک و عامیانه
جنبه داستان گونگی و روایی آن است. و شعر
هم خواب دیده‌ام، یک روایت توصیفی
است و از همه مهمتر عناصر واژگانی و
ترکیبات این قطعه است. که جای ناصل دارد.
و از هله تعبیرات و اصطلاحاتی چون «تصورت»
امام زمان (عج) «درختهای جانه مسما»
«باغ ملی» «هزار پرس» «دستبند زدن»
«هابسان» هر روز اسم پرسیم و... که در من
زنگی فردی و اجتماعی انسان شعری جزیان
دارد این شعر را به مخصوصی از پنداشتها و
باورهای فرهنگی مردم تهران و خیلان تبدیل
کرده ام.

لکته اساسی دیگری را نداشت که هرگاه
هزار شعر امروز، رویارویی مانندینهای روحیت
و حسین خامعه مطرح است زمانی به سخنگویی
و شعوریتی می‌گردید و هنگامی که رویارویی
شاعر، اهمیتی همیان و تنهایی داشت و میان
استادانهای نویسندگان ریاضیات آزادی را
با آنها زبان به اختلاف و سلطانی از خود
می‌ناید، شر امروز سرپیوند بازی خود را
به استعمال جوهر از اکتفا نمی‌نماید و
مقامی مرضی بیش و نزدیک شده و می‌طبیعت
و نزدیک مردم، شاعر را بر آن می‌داند و این
عبارتها و مثلهای کنایی چاری در زبان
زندگانی را با فرمایان خود بیرون زنده
نمایند کمی گرم بودن (به سلامت بودن)
و همین ملحوظه ایوانمردانه سرددستست. آنی اینست
که در میراث خوش باد.

رهمان، ص ۸۱
بدروقت کس رفتن (به سریع از
رفتن)، همچوں قاتمه میں پورا پورا نہیں بدلے / من بده
سروقت ملکنس رفتم...
ستاد انتساب، ص ۲۰۶
بیرون شدن (از خانه) کسی (عملش زیاد
برایی پذیر کنم کنم شدن)، نسبت میں گوید کہ
آن که نہمن (را) / عملی مذاقت نگه می کرد
از تماشائیں من شدست...
درینا، ص ۲۳

لهم، کارکون (دین) تا آن جا که به
پیشنهاد می‌شود؛ افتخار صریح / خاک
خشنود / چشم تا کارس گرد / موش بازیز

هشت کتابه ص ۴۹۸
به گرد کشی ترسیدن (از لو عقب ماندن
ضعیف ماندن در برابر او) بر چکاد جوب و
اهن / تو آن رئنم لایسی / که تازیانه تحریر
هرگز به گرد صراحت نم، رسید.

گنجشک و جبرئیل، ص ۵۰
لتناسب «گردد» با «چکاد» و «لچوب» و
«لهن» که تاخت و فاز سواران و صحنه آشوب
میدان را تداعی می‌کند بسیار قابل توجه

شیر مرغ و جان آدمیزاد (کنایه از امیری
محال): بعد از عمری جان فرشان بودند به بازی
لو/شیر مرغ و جان آدم نیز /زن و زن از بست
کوهه قاف اوردن برای او...

زندگی می گوید...، من (۱۶) زندگی می گوید...، من (۱۷)
یا اعلیٰ مدد گفت (از امیر المؤمنین (ع))
استمداد کردن در هنگام شروع به کاری، یا
برای رسیدن به تکمیل خود است / انتها
خیابان شیخ علوی تهران
به همه چهار سوی این پاس سند گذیرم / به
احترام اسلام و بحکم سوریه
لطفاً از این متن
لطفاً از این متن

۱۰۷- ابراهیم علیتی، *کنایه‌ای درباره نقد ترجمه*
۱۰۸- ابراهیم علیتی، *پرسش و پاسخ*، ۱۱۵
۱۰۹- ابراهیم علیتی، *مقدمه‌ای در فلسفه اسلامی*، ۷۶
۱۱۰- ابراهیم علیتی، *دین و انسان*، مسکو، ۱۹۷۳
۱۱۱- ابراهیم علیتی، *آنچه از مسلمانان می‌دانم*، جاودانه

نیز این نسبت مانند است. من ۳۶
این نسبت را میتوان از تئوری دستگیری شده که
کلیه انسان‌ها بیشتر از زیان گفتار پیروزند و در
آن نسبت مانند است که میتوان از زیان گفتار یعنی چون
کلیه انسان‌ها بیشتر از زیان گفتارند، جزو جستار ما
نمیتواند باشد. این نسبت را میتوان از زیان گفتار یعنی
که انسان‌ها بیشتر از زیان گفتارند و ترکیب با ساختار
کلیه انسان‌ها مانند است که میتوان از زیان گفتار
نمیتواند باشد و از اینکه ندارند، دوام این که
کلیه انسان‌ها بیشتر از زیان گفتارند، میتوان این را
که انسان‌ها بیشتر از زیان گفتارند و در ساختار زیان گفتارهای عرضه
نمیتواند باشد و قدرمیزان شعر گودگانه در شعر امروزه به
آن گفتارهای امپھیس که این نسخه از شعر
نمیتوانند باشد، مطالعه و جستار این به موقعیت و فرم است
که انسان‌ها بیشتر از زیان گفتارند این لفظات و ابابید در جایی
نمیتوانند از جاز چارچوب این کتاب در مقاله‌ای مقاله‌ای
که انسان‌ها بیشتر از زیان گفتارند در شعر امروزه مورد
نمیتوانند باشد زیرا در زیر این عنوان، راهی توان مورد کاوش و
پژوهشی از شاعران راهی توان گشتارهای
که انسان‌ها بیشتر از زیان گفتارند

۷- محمد حقوقی، شعر زمان (ما) ص ۴۷.
 ۸- معانی و آرزویهای کتابیات و تعبیرات محاوره‌ای
 از هرچهارگاه معاصر از تالیف دکتر رضا انتزی از اندیشیدن
 در مصوبه بروت نقل شد.
 تردیدی نیست که از مشخصه‌های باززیمان
 استناد شهربار «آموزش بیان مخاطره در ساختار
 و واژگان» و زبان این است. گوشنش ما در این
 جستار متفاوت توصیف زبان بیرون نیما یوسفیج
 بوده است و زبان سنت گوایان بیرون گئی چون استاند
 مستنداز برای همه علاوه بر سیک بیان و وزن آنها فرسن
 مستقبل و لامس، در حدیک کتاب من طلب

لطف عالمانه و ازدهار در شعر گذشته
فارسی، بیویزه در آثار حضرت مولانا کم و بیش
از توان بافت؛ مثل «خلف» به جای «خلف» در این
بیوت: